اعوذ بالله من الشیطن الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

جادوی شیاطین (قسمت بیست و نهم)

انسان کامل = الهه سازی

دانشمندی به اسم لارنس کولبرگ (Lawrence Kohlberg) میگوید که انسان تا زمانی که بچه شیرخوار است، تنها خواسته اش ، خوردن شیر است و باید تَر و خُشک شود و در این سن، بچه با گریه کردن، حرفهایش را میرساند، در این مرحله، کودک فقط خواسته دارد و والدین باید اجرا کنند. بعد از مدتی که بزرگتر شد، بعضی کارها را برای ترس از تنبیه انجام میدهد و یا انجام نمیدهد و بعد از مدت دیگری برای پاداش و خودشیرینی پیش والدینش بعضی کارها را انجام میدهد و اما بعد از مدت دیگری که بزرگتر شد، بعضی کارهای بد را انجام نمیدهد بخاطر اینکه اطرافیان به او آفرین بگویند و بعد از مدتی، مرجع قدرت در خانواده را معیار قرار میدهد و

کارهایی انجام میدهد که به مرجع قدرت خانواده (پدر یا مادر) برنخورد. زمانی وارد جامعه شد، بعضی کارها را انجام نمیدهد بخاطر اینکه توسط افکار اجتماعی مورد سرزنش قرار نگیرد؛ لارنس کولبرگ مثال میزند که فردی در این مرحله اگر مادرش مریض شود و دارو احتیاج داشت، از داروخانه دزدی نمی کند زیرا افکار اجتماعی به او اجازه نمیدهد. در این مرحله حتی اگر بعضی از عرفها و اخلاقها غلط هم باشند؛ اهمیتی ندارد؛ او آن را رعایت میکند تا مورد سرزنش اطرافیان قرار نگیرد. در نهایت، مرحله ششم فرد بالغ شده و اصول اخلاقی خودش را پیدا میکند و با انواع تفکرات و فلسفه ها آشنا میشود. این مرحله است که مهم است. کولبرگ میگوید که فرد در این مرحله ممکن است دزدی دارو از داروخانه برای درمان مادرش را توجیه کند، زیرا او در این مرحله فلسفه و بینش خودش را دارد و بر اساس این فلسفه و بینش عمل میکند. در اینجا فلسفه و بینشی که فرد دارد، اهمیت پیدا میکند. این فلسفه و بینش فرد است که تعیین میکند که او چه راهی را برای درمان مادرش پیدا کند.

البته بعضی ها در همان مراحل قبلی می مانند و بعد از سالها همچنان هیچ بینش و نگرشی نسبت به زندگی ندارند و اصلا نمی دانند که چرا به دنیا آمده اند. این افراد روال حیوانی و غریزی خویش را طی میکنند و در اجتماع براساس سود و زیانی که به آنها میرسد، کارهایشان و اخلاقشان را تنظیم میکنند. اما خدا چنین روشی را از ما نمیخواهد و این روش از نظر خدا اشکالات اساسی دارد. بشر اگر بخواهد ، رفتار

و اخلاقش را به این بده بستانهای اجتماعی و خانوادگی محدود کند؛ راه به جایی نخواهد برد. خدا در قرآن فردی را تربیت میکند که مفهوم اخلاقها را درک کرده و بعد اجرا میکند. او تابع چشم و گوش بسته اطرافیان و اجتماع نباید باشد.

کولبرگ فقط یک روانشناس بوده است و از نظر روانشناسی چنین تحلیلی داده است. بهتر است که به مراحل ششگانه کولبرگ ، یک مرحله اضافه کنیم. کسی که در مرحله هفتم باشد، به آن مسیری پاگذاشته است که خدا میخواهد. در مرحله هفتم، فرد به خدا و غیب ایمان می آورد و پشت پرده همه کارها را به خدا ربط میدهد. اگر سودی در زندگیت کردید و جزو نعمتهای خدادادی حساب کردید؛ اگر روزی فهمیدید که دشمن اصلیت شیطان است و به گفته خدا ایمان آوردید که شیطان بزرگترین و واضح ترین دشمن انسان است؛ آنوقت به مرحله هفتم رشد رسیده اید.

خصوصیات زیادی در قرآن برای انسان ذکر شده است ؛ وقتی انسان معرفی میشود؛ او را جهول، ظلوم، کفور ، هلوع و ... معرفی میکند. این نشان میدهد که انسان نمیتواند کامل باشد. معنایی که فیلسوفان و عارفان از انسان کامل مطرح میکنند؛ انسانی است بدون ایراد که تمام خصلتهای خوب را دارد و در عین حال بعضی صفات خدا را هم دارد! بشر در طول تاریخ و از همان ابتدا انسانهای به خیال خود کاملی را معرفی کرده اند که همگی آنها اکنون در میان ملتهایشان به یک الهه تبدیل شده اند. اصطلاحی به اسم انسان کامل در قرآن ذکر نشده است و حتی به آن اشاره هم

نشده است. وقتی صوفیان و عرفا از یک انسان کامل صحبت میکنند؛ منظورشان این است که انسان کامل جلوه ای از جلوه های خداست. نظریه انسان کامل از فلسفه هندویی و شرقی اخذ شده است و متاسفانه وارد اسلام و مسیحیت هم شده است. در مذهب هندو، یک اصل وجود دارد که اشاره به فرودآمدن خدا روی زمین است و این خدا به شکل انسان در می آید و آنان این را انسان کامل می نامند؛ مثل ویشنو الهه هندو که نمونه یک انسان کامل است. هندوها معتقدند که ویشنو به زمین آمد تا مردم را راهنمایی کند. در مذهب هندو خدا بطور مرتب و دوره ای به شکل انسان کامل ظهور میکند و مردم را کمک میکند. نظریه تثلیث مسیحیت از همین ایده هندوها گرفته شده است و مسیحیان ، مسیح را تجسمی از خدا میدانند و او را به عنوان یک انسان کامل معرفی میکنند. در انجیل و تورات، هیچ اشاره ای به تثلیث نشده است. این نظریه در مسیحیت قطعا از هندوها اخذ شده است.

البته نظریه انسان کامل هندوها به اینجا خاتمه نمی یابد، بلکه آنان همه انسانها را تجسمی از خدا میدانند و حتی می گویند که انسانها همگی سلولهای زنده ای درون خدا هستند و به نوعی تجسد خدایند. مثال برای این مورد، بزرگان هندو هستند که عملا خود را یک الهه میدانند و به عقیده آنان هر انسانی باید برای رسیدن به مرحله الهه گری تلاش کند. نظریه وحدت وجود از همین نقطه گرفته شده است. حتی بعضی از آنها پیروانشان را نصحیت میکنند که خدا را درون همدیگر جستجو کنید و ببینید.

این نظریه هندوها به مسیحیت و همچنین به فرقه های اسلامی هم رسوخ کرده است. بعضی از صوفی ها می گویند که انسان کامل نظیر ندارد و مظهر آیه لیس کمثله شیء است. آنان می گویند آن امانتی که زمین و آسمانها و کوهها آن را حمل نکردند ولی انسان کامل! آن را حمل کرده و آن را بدرستی به سرانجام میرساند. برای نادرست نشان دادن این نظریه و جهت بررسی بیشتر این نظر عرفا ؛ بهتر است که آیه مورد نظر را ذکر کنیم.

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿٧٢﴾

ما امانت [الهی و بار تکلیف] را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم پس از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناك شدند و[لی] انسان آن را برداشت راستی او ستمگری نادان بود (۷۲)

اولا در آیه فوق، انسان مورد سرزنش قرار گرفته است و اصلا مورد مثبتی برای انسان نیست. در انتهای آیه، از انسان به عنوان ظلوما جهولا یعنی ستمگری نادان یاد شده است. امانتی که آسمانها و زمین و کوهها آن را قبول نکردند، ولی انسان آن را قبول کرد واقعا انسان چقدر ستمکار و نادان است. این به معنای نادان بودن انسان است و نه بزرگ بودن او. آنان می گویند که انسان کامل مظهر اسم اعظم است و انسان کامل بر همه موجودات محیط است. ایزدیان که از نظر ایده، بسیار نزدیک هندوها هستند؛ انسان کامل را انسان ایزدی و خداگونه تعریف میکنند و از

خلق انسان به صورت خدا صحبت میکنند. نظریه های یونانی و مجوسی بر تعریف انسان کامل تاثیر گذاشته است و اساسا چیزی به نام انسان کامل در قرآن یافت نمیشود. حتی در میان متفکرین قرون نخستین اسلامی، خبری از انسان کامل نبوده است. حلاج از انسان کامل به عنوان خدای انسان گونه یاد میکند. حلاج فکر میکرد که انسان میتواند به مرحله ای دست یابد که روح خدا در او نزول کرده و او را به مرتبه ای میرساند که همه چیز مسخر او میشود و حکم او مثل حکم خدا میشود! انسان‌العین، بصرالحق و عین العالم از دیگر اسامی انسان کامل در میان صوفیه بوده است. یعنی انسان کامل مثل یک چشم همه چیز را کنترل میکند. متاسفانه از این زخرف القولها و لهوالحدیثها زیاد گفته شده است که شیرازه آن این است که عملا یک انسان میتواند به رتبه خدایی برسد!

تحربه ثابت کرده است که انسانهایی که در طول تاریخ به عنوان کامل معرفی شده اند؛ توسط پیروانشان کامل معرفی شده اند و نه توسط خودشان. تجسم خدا به شکل انسان یک تفکر منحرف است درباره خدا که باعث تصورات نادرستی در مورد انسان شده است. در تفسیرهای تورات، سه فرشته ای که به سوی ابراهیم آمدند؛ را "خدا" نامیده است. در حالیکه در قرآن؛ صراحتا و واضح از آنان به عنوان رسول یاد میکند. برداشتهای غلط از کلمات کتب آسمانی باعث بوجود آمدن نظریه های منحرفی مثل همین نظریه انسان کامل شده است.

صوفیان مسلمان تصورات غلطی را در مورد انسان دارند. یکی از صوفیان مسلمان میگوید که : اگر چشم برای خدا کار کند می شود(عین اللّه) و اگر گوش برای خدا کار کند می شود(اذن اللّه) و اگر دست برای خدا کار کند می شود(ید اللّه) تا می رسد به قلب انسان که جای خداست.

این نوع تصورات غلط در مورد خدا، نشان از آن دارد که انسان کامل در مکاتب بشری، همان خدای زمینی است که هندوها و مسیحیان از آن یاد میکنند و مسیح را به عنوان یک خدای زمینی می شناسند. صوفیان مسلمان معتدل، مجبور شدند که خدای زمینی را حذف کنند و بجای آن کلمه انسان کامل را بکار برند. آنان فکر کردند که به این صورت در تثلیث نمی افتند. غافل از این موضوع که پشت این عبارات، الهه سازی صورت گرفته است.

خیلی از مسلمانان، پیامبر محمد را به عنوان یک انسان کامل معرفی میکنند و پیروی از گفتار و اعمال و رفتار (سنت) او را بر خود واجب میدانند. در این زمینه کتابهای زیادی مثل سنن النبی و احادیث زیادی مطرح شده است. حال آن که خدای مهربان در قرآن به هیچ عنوان از سنت پیامبر صحبت نشده است. کتابهای حدیث و سنت دویست سال بعد از پیامبر جمع آوری شده است و ربطی به پیامبر محمد ندارد.

[٦:١١٤] أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَبَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ ءاتَيْنَهُمُ الْكِتَبَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ

[٦:١١٤] آيا غير از قانون خدا به منبع ديگري رجوع كنم، در حالي كه او اين كتاب را با تمام جزئيات براي شما نازل كرده است؟ كساني كه كتاب آسماني دريافت كردند، تشخيص مي دهند كه اين از جانب پروردگارت با حقيقت نازل شده است. هيچ شكي به خود راه نده.

خدا در قرآن، کتابی غیر از قرآن به ما معرفی نکرده است و وقتی از کلمه حدیث صحبت میفرماید، منظورش همان قرآن است.

[٤٥:٦] تِلْكَ ءايَتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَءايَتِهِ يُؤْمِنُونَ

[٤٥:٦] اينها آيات خداست كه ما به حقيقت بر تو مي خوانيم. به كدام حديث به غير از خدا و آياتش ايمان دارند؟

خدا قرآن را ساده آفریده است و با پیروی از فرامین خدا در قرآن براحتی میتوان به نتیجه مطلوب که همان رستگاری است رسید. خدای مهربان در قرآن اعلام میدارد که رسول باید آیات الهی را بمردم ابلاغ کند. حال آنکه راویان قرن دوم و سوم در غیاب پیامبر، گفته های زیادی را به او نسبت میدهند و پیامبر هم از این گفته ها بیخبر است و در تصحیح آن سخنان، کاری از دست او برنمی آید و بر نیامده است. معلوم نیست که چرا منبع دوم اسلام باید در غیاب پیامبر بوجود آید؟ آیا این چیزی جز حیله شیطان است؟ شیطان در غیاب رسولان حیله هایش را اجرا

می کند. پیروی از حدیث و سنت، ضررات جبران ناپذیری به دین اسلام زده است و تشریح این موضوع یک مقاله مفصل میخواهد.

مسلمانان فقط در مواردی باید از پیامبر محمد پیروی کنند که مربوط به پیام او باشد و این موارد در قرآن آمده است. خدا هیچوقت از مردم نمی خواهد که در استایل زندگی (life style) **از پیامبر محمد پیروی کنند. پیروی از استایل زندگی ۱۴۰۰ سال پیش بسیار اشتباه است. بطور مثال مردان آن موقع لباسهایی می پوشیدند که شبیه دامن بوده است. آیا مردان امروزی هم باید چنین لباسی بپوشند؟ خدا آزادی و اختیار استایل زندگی ها را آزاد گذاشته است. خدا فقط توصیه هایی را در این مورد بیان فرموده است. مثلا در قرآن می فرماید که روی زمین با غرور و تکبر راه نروید، یا در مورد زنان می فرماید که سینه های خویش را بپوشانند. در این حالت طریقه پوشش را آزاد گذاشته است و روش ۱۴۰۰ سال پیش را پیشنهاد نمی دهد.**

انسان کامل که فیلسوفان مسلمان پیشنهاد داده اند، به نوعی یک الگوست که باید در استایل زندگی هم پیروی شود و به این طریق انسان کامل یک مجسمه و بت زنده است که حتی در لباس پوشیدن هم باید تقلید شود.

در قرآن دو آیه است که صراحتا بیان میدارد که پیامبر محمد هم بشری است مثل ما و در استایل زندگی هیچ فرقی و یا مزیتی بر دیگران ندارد. یکی در آیه ۱۰۹و ۱۱۰ سوره کهف و دیگری در آیه ۶ سوره فصلت.

قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحي إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً

بگو: جز این نیست که من هم بشری مانند شما هستم، با این تفاوت که به من وحی می شود که معبود شما معبودی یگانه است. پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید کاری شایسته کند و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد.

قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحي إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَاسْتَقيمُوا إِلَيْهِ وَ اسْتَغْفِرُوهُ وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكينَ

ای پیامبر، در پاسخ آنان بگو: جز این نیست که من بشری چون شمایم، با این تفاوت که به من وحی می شود که معبود شما معبودی یگانه است; پس در پرتو توحید، راست قامتان به سوی او روی آورید و آمرزشِ شرکورزی ها و گناهانتان را از او بخواهید، که وای بر حال مشرکان!

جالب آن است که در این دو آیه از زبان خود پیامبر محمد، بیان میشود که او هم بشری است مثل سایرین و در استایل زندگی مزیت خاصی بر دیگران ندارد و نباید در این زمینه پیروی شود. خیلی جالب است که در پایان هر دو آیه، از شرک صحبت میشود. این ثابت می کند که کسانی که از پیامبر محمد در استایل زندگی پیروی میکنند، او را شریک خدا ساخته اند و برای خدا شرک قائل شده اند. آیا این تصادفی است که در پایان هر دو آیه، شرک را منع میکند. اسوه بودن پیامبر محمد، فقط در

ایمان به آخرت و یکتاپرستی است و لاغیر. پیامبر محمد در استایل زندگی ، نباید پیروی شود، بلکه در یکتاپرستی باید پیروی شود؛ آن هم طبق قرآن.

لَقَدْ كانَ لَكُمْ في رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثيراً
قطعاً رسول خدا اقتدای نیکویی برای شماست. اقتدا به رسول خدا از عهده همه مدعیان ایمان برنمی آید، بلکه آن کسی پیرو اوست که به خدا و روز واپسین امید دارد و خدا را بسیار یاد می کند.

در پایان آیه می فرماید که در چه مواردی پیامبر اسوه حسنه است. اسوه حسنه به معنای اسوه در استایل زندگی نیست. اسوه شدن پیامبر محمد در استایل زندگی برخلاف آیات قرآنی است و مسلمانان زیادی را به بت پرستی کشانده است. خیلی از مسلمانان لباس کوتاه می پوشند؛ ریش خود را رنگ قرمز میزنند و... وقتی از آنان بپرسید که چرا لباس کوتاه می پوشید ، در جواب می گویند که سنت پیامبر است. این یک نوع بت پرستی است. این فرد در حین راه رفتن، غذا خوردن، لباس پوشیدن، خوابیدن همه اش از استایل پیامبر پیروی میکند و این یک نوع ذکر مداوم پیامبر است و در واقع پیامبر یه یک الهه تبدیل شده است. به همین خاطر در آخر آیه خدا میفرماید که ذَكَرَ اللَّهَ كَثيراً **یعنی مسلمانان واقعی مرتب و مداوم خدا را یاد میکنند و نه کسی دیگر را.**

اسوه حسنه در آیه دیگری برای پیامبر ابراهیم ذکر شده است.

قَدْ كانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ في إِبْراهيمَ وَ الَّذينَ مَعَهُ إِذْ قالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآؤُا مِنْكُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنا بِكُمْ وَ بَدا بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمُ الْعَداوَةُ وَ الْبَغْضاءُ أَبَداً حَتَّي تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ إِلاَّ قَوْلَ إِبْراهيمَ لِأَبيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَکَ وَ ما أَمْلِکُ لَکَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنا عَلَيْکَ تَوَكَّلْنا وَ إِلَيْکَ أَنَبْنا وَ إِلَيْکَ الْمَصيرُ

قطعاً در ابراهیم و کسانی که با او بودند برای شما اقتدای نیکویی است; آن گاه که به قوم خود گفتند : ما از شما و آنچه به جای خدا می پرستید دوری می جوییم و با شرک ورزیدن شما مخالفت می کنیم و میان ما و شما برای همیشه دشمنی و کینه پدید آمده است ، مگر این که به خدای یکتا ایمان بیاورید . آری ، سخنان ابراهیم و همگامان او تبری از کافران بود ، جز این سخن ابراهیم که به پدرش گفت : حتماً برای تو از خدا آمرزش می طلبم ، ولی من در برابر خدا مالک چیزی نیستم و نمی توانم آنچه را می طلبم برای تو محقّق سازم . ابراهیم و همگامانش در پی تبری از قومشان گفتند : پروردگارا ، ما تنها بر تو توکّل کرده و به سوی تو باز آمده ایم و بازگشت هر چیزی به سوی توست.

پیامبر ابراهیم در آیه بالایی به عنوان اسوه حسنه یاد شده است. آیا کسی از پیامبر ابراهیم کتاب حدیثی سراغ دارد؟ قطعا خیر. پس اسوه حسنه بودن ابراهیم، فقط در یکتاپرستی است و نه در استایل زندگی. هیچکدام از پیامبران خود را کامل معرفی نکرده اند و همگی خود را یک بشر عادی دانسته اند که مثل دیگران اشتباه

میکنند و تنها فرقشان با مردم عادی این است که خدا پیامی را بر آنان وحی میکند تا به مردم برسانند. بنابراین انسان کامل اساسا بی معناست و توجیهی است برای بت سازی از پیامبران و سایر صالحین فوت شده. جالب است که هیچکدام از پیامبران تا زمانی که زنده بودند، هیچوقت خود را کامل معرفی نکردند و همیشه از خدا بخاطر گناهانشان طلب استغفار میکردند. بیشتر دعاهای قرآنی از زبان پیامبران نقل شده است و حرف دل آنان است که در همگی طلب استغفار و طلب بخشش از خدا وجود دارد.